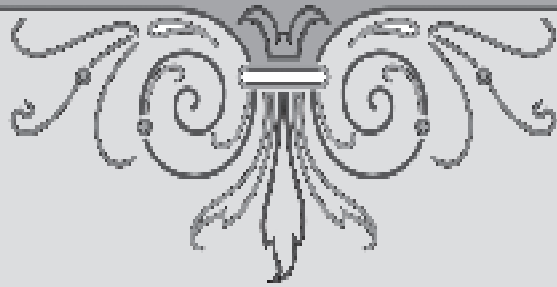


توسعه فرهنگی



حسین ضمیری*

وقتی سخن از توسعه‌ی فرهنگی به میان می‌آید، نخست می‌بایست معنای دربرگیرنده‌ای را از این دو واژه ارائه داد.

توسعه در کشورهای پیش‌رو، بستر ساز استقلالی پویا برای ارائه‌ی مطلوب هویت فرهنگی و ملی یک جامعه است. زندگی دوباره‌ی فرهنگ‌های بومی پس از عبور از تسلطی استعماری، شکلی تازه و افتخارآفرین را به زبان و فرهنگ ملی و ادبیات عامه‌ی مردم اهدا می‌کند. این تجدد رو به رشد - در برابر سنت‌ها - نشانگر توسعه‌ای بنیادین است. درک صحیح توسعه با استفاده از ظرایف فرهنگ‌های بومی باعث می‌گردد تا ریل‌گذاری مطلوبی در حوزه‌های تعالی و رشد همه‌جانبه‌ی انسان آگاه به انجام برسد.

فرهنگ رسیده از تمدن پیشین نیز در این میانه‌ی چندگونه‌گی و تبادل فرهنگ‌های جهانی - که به اشتباه آن را تهاجم فرهنگی می‌خوانند - شیوه‌ی رفتار مقاومت را در پیش گرفته و با صداقت کامل و استقلالی قابل تقدیر، به ثبات، آفرینندگی و نوزایی؛ جامه‌ی عمل می‌پوشاند. فرهنگ در مبنای خود، یک شیوه‌ی زندگی ست و خاموشی و بی‌توجهی به آن یعنی ساکنان جهانی ثروت معنوی خود را از دست داده‌اند.

رسانه‌های امروزی، تأثیری ویژه در تغییر و یا حذف فرهنگ‌های اقلیت ایفا می‌کنند. خرده‌فرهنگ‌هایی که در مسیر این رود خروشان تغییرات لحظه‌ای و غیرقابل پیش‌بینی - و بعضی اوقات با برنامه‌ریزی‌های دقیق - قرار می‌گیرند، اگر دارای ریشه‌هایی قوی و با اصالت نباشند؛ به‌ناچار دچار هم‌شکلی و حذف می‌شوند.

توسعه‌ی فرهنگی در واقع جنگیدن در دو جبهه است: نخست به سلامت نگاه‌داشتن اصالت‌های فرهنگی - با تمام ریزه‌کاری‌ها و متعلقات - و دوم با استفاده از همان اصالت‌ها، اقدام کردن به توسعه‌یافته‌گی و حضور در جریان‌های مختلف و متنوع فرهنگی جهان.

*نویسنده، شاعر
و کارشناس امور
فرهنگی و هنری



حفظ و پیشبرد ارزش‌های فرهنگی، توأمانی از توسعه و فرهنگ است. در هنگام رشد این توسعه‌ی خاص؛ گه‌گاه زندگی تازه‌ای به فرهنگ موجود، دمیده می‌شود.

حفظ اصالت‌های زیربنایی - مانند حفظ بناهای میراثی و تاریخی برای آیندگان - به تنهایی نمی‌تواند نمادی برای توسعه باشد. وقتی فرهنگ - که در ذات خود دم‌به‌دم تغییر و نو شدن را در پی دارد - به این عرصه وارد شده و با به چالش کشیدن آن ذخایر معنوی، ققنوس وار فرهنگی جدید را به زایش می‌رساند؛ توسعه‌ی فرهنگی اتفاق می‌افتد.

مثال: کشورهایی در طول سال‌های مختلف، دچار جنگ‌های داخلی و خارجی بسیاری شدند. با بازنگری کامل فرهنگ امروزی حاکم بر آن‌ها، درمی‌یابیم که ریشه‌های اصیل فرهنگی در آن جغرافیای تاریخی، به خوبی محافظت شده و در تقابل و تبادل فرهنگ‌های رو به رشد، ضمن توسعه‌ای متعادل - و شاید چشمگیر - از آن ارزش‌های فرهنگی، به‌خوبی بهره برده شده و می‌شود.

تفکر توسعه‌ی فرهنگی که به‌طور کلی رکنی اساسی از توسعه دانسته می‌شود، به منظور ضمانت مشارکت تمامی آحاد جامعه به گسترده‌ترین صورت است.

این تفکر سه سویه‌ی اساسی دارد:

۱ - گسترش و تصحیح مفهوم دامنه‌ی توسعه

این گسترش از راه وارد کردن فرهنگ در آن به عنوان پذیرش شکل خاصی از رفتار با نیازهایی ویژه و نظامی از ارزش‌ها که خواسته‌های کلی اخلاقی خود را تحمیل می‌کند، انجام می‌پذیرد. این مفهوم تازه‌ی توسعه، در واقع گامی مصمم برای اندیشیدن ما درباره‌ی تمدن است.

قبلاً توسعه تنها به معنای رشد اقتصادی بود. شاید رشد اقتصادی عاملی اساسی و ضروری در توسعه به حساب بیاید، اما به خودی خود کافی نیست. هنگامه‌ای که این رشد در جهت برآوردن نیازها و خواسته‌های جامعه و افراد قرار بگیرد اهمیت انسانی توسعه رخنمون می‌یابد. چنین جهت‌دهی و کاربری به رشد برای اهداف اساساً اجتماعی و فرهنگی نتیجه‌ی انتخاب‌های سیاسی - به گسترده‌ترین مفهوم - است که سرنوشت جامعه را دربر گرفته و از توسعه و ملاحظات اقتصادی خاص پارافراتر می‌گذارد.

در همه‌ی شرایط - حتی فقر زیاد - بهبود زندگی انسان را نمی‌توان تنها افزایش منابع و وسایل به حساب آورد. این فرآیند - برای اجرایی شدن - در پله‌ی اول نیازمند بهبود کیفیت زندگی است. در واقع مسئله بر سر بیشتر داشتن نیست، بلکه بر سر بیشتر بودن است.

کیفیت زندگی و بیشتر بودن تنها در رابطه با نظامی از ارزش‌ها معنی دارد. در واقع فرهنگ گنجینه‌ای از این ارزش‌ها و منبع اصلی برای نو شدن دائمی آن است. برای همین انسان هم وسیله و هم هدف توسعه است.

در این مقوله، از دو زاویه می‌توان به فرهنگ نگاه کرد: هم به عنوان آغازگاه مقطعی از تاریخ و هم به عنوان نقطه اوج توسعه در زمان مطلوب. زیرا انسان در این جایگاه یک موجودیت فرهنگی است که برانگیخته می‌شود، دست به عمل می‌زند و هم چنین هدفی معین می‌کند و فعالیت خود را هدفدار می‌سازد. این مفهوم انسان گرایانه‌ی توسعه به هیچ وجه ضرورت رشد اقتصادی را انکار نمی‌کند یا نادیده نمی‌گیرد، ولی جای



آن را نه در مرکز که در خط مقدم مجموعه‌ی گسترده‌تری می‌گذارد که آدمی در آن دوباره طبیعت و درخواست‌های کامل خود را کشف می‌کند.

۲- فرهنگ خواهی عمومی و تعلق آن به همه

توسعه فرهنگی مفهوم تازه‌ای از فرهنگ را در خود به ظهور می‌رساند. از همان لحظه که فرهنگ را یک عامل اساسی در فراگرد توسعه شناختیم باید مانند خود توسعه آن را موضوعی مربوط به تمامی جامعه به حساب بیاوریم. ورود سوبیه‌ی فرهنگی در توسعه به معنی گسترش دادن توسعه تا حدی است که تمامی انسان‌ها را - در جغرافیای محدود به خود - تحت پوشش قرار دهد. از زاویه‌ی دیگر وقتی فرهنگ را جنبه‌ای از توسعه بدانیم، یعنی باید بپذیریم که فرهنگ برای همه آحاد جامعه است.

زندگی فرهنگی بُعدی از زندگی ست که می‌باید آن را در لایه‌های مختلف زندگانی انسان جستجو کرد، در ارزش‌های بازتاب یافته در فرهنگ است که آدم به درک درستی برای جایگاه شأن و مقام واقعی خود نائل شده و دلایل خاص و لازمی را در هنگام روبرو شدن با فلسفه مرگ و زندگی پیدا می‌کند.

رسانه‌های عمومی با استفاده از ظرفیت‌های عقل‌گرایانه شدن ملزومات علمی و فنی شرایط هم‌شکلی را به وجود می‌آورند که آدمی به صورت تماشاگری کنش‌پذیر از هویت و توانایی‌های خود در راه آفرینندگی و بیان، منحرف شده و به هدف نرسد.

در این میان فرهنگ به هر کدام از ما ابزاری می‌دهد که به کمک آن‌ها دست به انتخاب زده، تابعیت‌های تحمیلی رسانه‌ها را عقب رانده و کمک می‌کند تا تفکر اندیشه‌ورزی را بر پذیرش کورکورانه‌ی آن ترجیح دهیم.

هنگامی که شهرنشینی و شهرگرایی فرد را از ریشه‌ها و سنت‌ها جدا می‌کند، این فرهنگ است که توانایی ارتباطی تازه را برای برقرار کردن پیوند با میراث خود و میراث فرهنگی همه‌ی بشریت در اختیار می‌گذارد. اولین مفهوم توسعه فرهنگی دموکراتیک کردن فرهنگ است.

حق شرکت در زندگی فرهنگی یکی از حقوق اساسی انسان است و آن عبارت است از آزادسازی کامل انسان برای شکوفایی کامل.

۳- سیاست فرهنگی

پیشبرد زندگی فرهنگی ملت، بدیهی‌ترین وظیفه دولت‌هاست. زندگی فرهنگی مصداق کامل عدالت اجتماعی است. برای تحقق یافتن این مهم، دولت‌ها می‌بایست سازماندهی عظیمی را به انجام برسانند. دولت‌ها باید نقشه‌راهی را تدوین کنند که در آن هدف‌هایی سازگار با نیازها و آرزوهای جامعه و هم‌چنین وسایل مورد نیاز آن تشریح شده باشد. جا انداختن و به کارگیری اندیشه‌ی سیاست فرهنگی به معنای تغییرات بنیادین و مطلوب در روابط دولت و شهروندان است. زندگی فرهنگی، نیازمند آزادی‌چرایی و پرسش، نقد آگاهانه، نوآوری، بیان درست و ارتباط مؤثر است.

شایستگی به کارگیری واژه‌ی سیاست فرهنگی هنگامی بروز پیدا می‌کند که ایمان داشته باشیم فرهنگ دولتی نیست؛ بلکه پیشبرد توسعه‌ی کامل ارزش‌های فرهنگی و امیدهای به‌حق جامعه - با تمام تنوع آن - رسالت یک دولت فرهنگ‌محور است.